

کیهان

استغفار؛ فک رهن نفس

اگر بخواهیم چیزی را از کسی قرض یا امانت بگیریم، باید یا اعتبار داشته باشیم یا آن که چیزی را گرو بگذاریم. این گرو را در عربی رهن می‌گویند. رهان مقبوض، همان گرو ما در دست دیگری است. حال این گرو یا قرضی است یا گوهری یا چیز یا ارزش دیگری.
خداوند در آیه ۲۸۳ سوره بقره می‌فرماید این «هَٰؤُلَاءِ مَقْبُوضَةٌ» باید به عنوان «امانت» بماند تا کار تمام بشود و قرضی و مانند آن به صاحب مال برگردانده و حق به حقدار «دادا» شود. آنگاه است که «فَكَ رهن» صورت می‌گیرد. واژه فک به معنای آزاد کردن چیزی از گرو و رهن در آیه ۱۳ سوره بیل بیان شده است: فَكَ رَقَبَةً؛ آزاد کردن برده ای. بر اساس آموزه‌های قرآن، نفس انسانی در گرو و رهن اعمالش است. خداوند می‌فرماید: كُلْ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهينَةً؛ هر کسی در گرو دستاورد خویش است.(مذثر، آیه ۳۸) در جایی دیگر نیز می‌فرماید: كُلْ اِمْرِئٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهينَ؛ هر انسانی در گرو کارهای خود است. (طور، آیه ۲۱) پس این اعمال و کارهای ما، نفس و خودمان را گرو می‌گیرد و به عنوان رهن در اختیار خودش دارد. حال اگر این اعمال ما گناه و خطا باشد، ما در گرو گناهان خود خواهیم بود و به طور طبیعی گناه دست و پای آدمی را می‌بندد و اجازه عمل و عزم را از ما می‌گیرد. در روایت است: مردی خدمت امیرالمؤمنین(ع) آمد و گفت:ای امیر مؤمنان من از نماز شب محروم شدم، می‌علی(ع)فرمود: تو مردی هستی که گناهات تو را به بند کشیده است.(بحارالانوار، ج ۸۳، ص ۱۲۷؛ ج ۸۷، ص ۱۴۶ و ۱۵۲)

انسان باید بداند که گناهان، قیدی سستگین به دست و پای او است. همچنان که گناهان پوی بدی دارند که با استغفار می‌توان از شر آن رهایی یافت و خوش بو شد. در روایات آمده که گناهان پوی بد و نامطلوبی دارند که اهل بصیرت آن را استشمام می‌کنند و متوجه می‌شوند. از این رو امیرمومنان علی(ع) می‌فرماید: تَعَطَّرُوا بِالْاِسْتِغْفَارِ لَا تَفْضَحْكُمْ رَوَائِحُ الذُّنُوبِ؛ خودتان را با استغفار خوشبو کنید تا پوی بد گناهانتان شما را رسوا نکند.(بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۲؛ ج ۹۳، ص ۲۷۸). بر اساس سفارش پیامبر(ص) می‌توان با استغفار خود را از شر قیود و رهن گناه آزاد کرد. ایشان در خطبه آخرین جمعه ماه شعبان می‌فرماید: اِنِّهَا اَلنَّاسُ اِنْ اَفْسَحَ مَرْهُونُهُ بِاَعْمَالِهِمْ فَكَّوْهَا بِاِسْتِغْفَارِكُمْ؛ ای مردم جان‌های شما در گرو اعمالتان شما پس آن را با استغفارتان آزاد کنید.(وسائل الشیعه، ج ۱۰ ص ۲۱۴؛ بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۳۵۷).

فقر؛ نتیجه رفتار انسان

از منظر آموزه‌های وحیانی آیا پدیده فقر منشأ طبیعی و ذاتی دارد، یا اینکه تحمیلی و عارضی است و به نوع، اخلاق و عملکرد و کنش انسان‌ها برمی‌گردد. و تا افکار، اخلاق و رفتارهای انسان اصلاح نگردد و در مسیر رشد و تعالی قرار نگیرد فقر او از بین نمی‌رود؟ نوشتار حاضر به نحو اجمال به این سؤال پاسخ می‌دهد.

خداوند وعده کرده است روزی انسان‌ها و همه موجودات را تأمین نماید، هرگز گونه کاستی و کمبود، ناشی از اعمال و رفتار خود انسان‌ها نیست. در نتیجه فقر و تنگدستی گروهی از مردم نه به خست طبیعت بلکه به رفتار خود آنان یا گروهی دیگر مرتبط است و پدیده فقر نه حقیقتی ذاتی و حتمی بلکه پدیده ای عارضی و تحمیلی است و به عملکرد و کنش و رفتار خود انسان‌ها برمی گردد.

از دیر زمان صاحبان قدرت و ثروت به اشکال مختلف، با بیان فلسفه های گوناگون سعی کرده‌اند این باور را در اذهان مردم به وجود آورند که امکانات و منابع جامعه محدود و نیاز انسان‌ها نامحدود است. بنابراین بطور طبیعی عده ای دسترسی به نیازمندی های زندگی محروم خواهند بود، و در اینجا پسندیده این خواهد بود که هر کس به هر آن چه طبیعت او به عطا کرده است راضی باشد و قبول کند که فقیر و گرسنه ماندن عده ای بهتر از فقر عمومی است. بنابراین، نه فقرا به دیده ظلم و خیانت به اغنیا بنگرند و نه اغنیا از حضور تهیدستان و محرومین آزرده خاطر گردند، چون مسأله ای که یک جایزه بیشتر ندارد، تنها یک نفر کامیاب خواهد داشت. (ظهور و سقوط لیبرالیسم، ترجمه عباس مخبر، ص ۲۴۴- ۲۹۰)

براساس آموزه‌های اسلام، خداوند متعال طی آیات متعددی، تفکر «فقر طبیعت» را باطل دانسته و ریشه همه بدبختی‌ها و پدیده فقر را نه در کمبود امکانات و خست طبیعت، بلکه در بدعتی‌ها و ظالمانه انسان‌ها می‌داند، و طی پنج مرحله آنها را بیان می‌کند.
مرحله اول: خداوند متعال وعده داده است که روزی هر جنبه‌ای را فراهم می‌کند: «هیچ جنبه‌ای در زمین نیست مگر اینکه روزی او بر خدایت. او قرارگاه و محل رفت و آمدش را می‌داند، همه این‌ها در کتاب آشکاری ثبت است. (هود-۶)

مرحله دوم: خداوند به عنوان یک سنت همیشگی اعلام نموده است که به هیچ وجه از وعده خود تخلف نمی‌کند (ان الله لا یخلف المیعه- رعد-۲۱)

مرحله سوم: خداوند راه کسب روزی را نشان داده و به انسان‌ها پیام داده است که خزاین روزی همه به دست خداست و او اندازه روزی همه را می‌داند. (حجر-۱۹)

مرحله چهارم: به انسان‌ها خبر داده است هر آن چیز برای زندگی لازم دارید به اندازه فراوان آماده است.

«خداوند همان کسی است که آسمان‌ها و زمین را آفرید و از آسمان آبی فرستاد و با آن میوه های (مختلف) را برای روزی شما (از زمین) بیرون آورد... و از هر چیزی که از او خواستید (نیازمند بودید) به شما داد و اگر نعمت الهی خدا را بشمارید هرگز آنها را شماره نتوانید کرد. (ابراهیم-۳۲)
مرحله پنجم: در این مرحله خدای متعال روشن ساخت که اگر گروهی به روزی خود نمی‌رسند و فساد و بدبختی به وجود می‌آید، این نتیجه اعمال ناشایست خود انسان هاست: «فساد در خشکی و دریا به خاطر کارهایی که مردم انجام داده‌اند آشکار شده است، خدا می خواهد نتیجه

براساس آموزه‌های اسلام، خداوند متعال طی آیات متعددی، تفکر «فقر طبیعت» را باطل دانسته و ریشه همه بدبختی‌ها و پدیده فقر را نه در کمبود امکانات و خست طبیعت، بلکه در اعمال زشت و ظالمانه انسان‌ها می‌داند.

بعضی از اعمال‌شان را به آنها پیشنهاد، شاید (به سوی حق) باز گردند. (روم- ۴۱)
بنابراین براساس تعلیم اسلام و آموزه های وحیانی خداوند وعده کرده است روزی انسان‌ها همه موجودات را تأمین نماید، هرگونه کاستی و کمبود، ناشی از اعمال و رفتار خود انسان هاست. در نتیجه فقر و تنگدستی گروهی از مردم نه به خست طبیعت بلکه به رفتار خود آنان یا گروهی دیگر مرتبط است و پدیده فقر نه حقیقتی ذاتی و حتمی بلکه عارضی و تحمیلی است و پدیده فقر نه حقیقتی ذاتی و حتمی است بلکه عارضی و تحمیلی است و به عملکرد و رفتار خود انسان‌ها برمی گردد. بر همین اساس علی(ع) می‌فرماید: «ما جاع فقیر الا بما منع غنی» هیچ فقیری گرسنه نماند مگر آنکه توانگری از دادن حق او محامیت کرد. (نهج البلاغه، حکمت ۳۲۰)

همچنین آن حضرت در جایی دیگر می‌فرماید:

«ان الناس ما افتقروا ولا احتاجوا ولا جاعوا ولا یعوزوا الا بذنوب الاغنیاء» همانا مردم جز در اثر گناه ثروتمندان، فقیر و محتاج و گرسنه و برهنه نمی شوند. (الحیاه، ج ۴، ص ۲۲۹)

یکی از رفتارهای نابهنجار اجتماعی، تفاخر و فخرفروشی با استفاده از ظرفیت‌ها و امکانات چشم پرکنی است که موجب تحقیر یا احساس تحقیر در دیگران است. نویسنده در مطلب حاضر علل و آثار این پدیده فئادزشتی اجتماعی را بر اساس آموزه‌های قرآن تبیین کرده است.

تفاخر، خیالبافی انسان‌های حقیر

تفاخر از ریشه فخر است. واژه فخر به معنای چیز برتر و برازنده است. از همین رو، عرب به نوعی ریحان خوشبو «فاخور» می‌گوید. به ظرف سفالی که آهنگی پس از ضربات آن بیرون می‌آید، فُخار می‌گویند. همچنین به خرده الماسی که برای شیشه بری استفاده می‌شود، تفاحر می‌گویند. با توجه به ریشه‌های واژه می‌توان گفت هر چیزی که نوعی برتری ذاتی در خوشبویی یا سرر و صدا یا تیزی و مانند آنها دارد و دیگران را متوجه به خود می‌کند، به عنوان فخر مطرح است. بر همین اساس، تفاخر نوعی نمایش و نمایاندن چنین امری به حق یا ناقص است. این گونه است که لاف، مباحات، بالیدن، خودستایی کردن، سخن اغراق آمیز گفتن، به رخ کشیدن، رجز خولدن، باتکبر راه رفتن، یادکردن و مانند آنها را تفاخر می‌گویند. در آیات قرآن، «فخر» به معنای مباحات کردن در اموری مانند مال و مقام(مفردات الفاظ قرآن کریم، رفاغی صفاپناه، ص ۶۲۷، «فخر»)، و نیز خود را بزرگ وانمود کردن به کار رفته است.(لسان‌العرب، ج ۱۰، ص ۱۹۸، «فخر».) و به انسان فخرفروش و تفاخر کننده «فخور» می‌گویند. از نظر قرآن، «فخور» گرفتار خیالبافی و تخیل باطلی نسبت به خود و

معارفMaaref@Kayhan.ir

انسان‌های فخرفروش گرایش به دنیا و زینت‌های آن دارند و از آخرت غافل بوده و بلکه اعراض می‌کنند. از نظر قرآن، از آثار بسیار خطرناک فخرفروشی اعراض از آخرت است.

گرایش به آخرت را از دست می‌دهد؛ چرا که «الهاء» به معنای گرایش به «لهو» و «لهو» به معنای بازیچه است که هوای نفس به آن دعوت کند. (مجمع‌البیان، ج ۹- ۱۰، ص ۸۱۱) شکی نیست که هواهای نفس دنبال آخرت نیست، بلکه دنبال زینت‌های دنیوی و آرامش و آسایش آن است، اصولا انسانی که گرفتار اعراض از آخرت می‌شود، گرفتار فجور و بی‌تقوایی و بی‌مصلاتی در رفتارهای اجتماعی و زندگی می‌شود.(قیامت، آیات ۱ تا ۵) بنابراین، باید توجه داشت که تفاخر سرانجام بدی را برای شخص رقم می‌زند و او را از قوانین و شریعت و عمل بدان دور می‌کند.
۲- بخل‌ورزی: انسان فخرفروش به سبب آنکه اصالت را به دنیا و زینت‌های آن می‌دهد به جمع و تکاثر اموال توجه بسیاری داشته و از هر گونه انقلاعات و صدقات هرپز می‌کند. از این رو خداوند از پیامدهای تفاخر و فخرفروشی را بخل ورزی در مال و ثروت و کمک به دیگران دانسته است. (نساء، آیات ۲۶ و ۲۷، حدید، آیات ۲۳ و ۲۴).

۳- دعوت به بخل: فخرفروشن نه تنها خود اهل بخل است بلکه دیگران

پرورسی علل و آثار فخر فروشی از دیدگاه قرآن

تفاخر؛ خالبه تخیلات واهی

محمدرضا سلیسی

داشته هایش است. از این‌رو واژه «مختال» به معنای خیال بافی و تخیل کردن باطل در کنار «فخور» به کار رفته (نساء، آیه ۲۴؛ لقمان، آیه ۱۸؛ حدید، آیه ۲۳) تا این معنا تبیین شود که انسان خیالباف بر خلاف حق و واقع، برای خود جایگاه و ارزشی را قائل است که حق نیست. از این رو بر اساس تخیلات واهی و باطل رفتارهایی را بروز می‌دهد که دلالت بر خودستایی، تکبر، به رخ کشیدن و مانند آنها دارد.
فخرفروشی و تفاخر از سوی انسان‌های انجام می‌گیرد که تخیلات واهی‌شان در گام نخست نوعی حقرت را در انسان زنده می‌کند و خود را در برابر دیگران حقیر می‌یابند؛ زیرا به داشته‌های خود توجه ندارند و باطن زندگی خود را با ظاهر زندگی دیگران مقایسه می‌کنند. این گونه است که برای جبران احساس کمبودها به بزرگ‌نمایی «داشته‌ها» یا «شبه داشته‌»هایی رو می‌آورند که در اختیار دارند. تاکید بر شبه داشته‌ها از آن رو که بسبب‌ای از اموری که از سوی فخرفروش، بزرگ‌نمایی و به رخ کشیده می‌شود، داشته‌های واقعی فرد نیست، بلکه به تعبیر قرآن، زینت زمین یا زندگی دنیوی است، به طوری که قابل انتقال به زندگی اخروی نیست، چرا که انسان تنها چیزی را با خود می‌برد که جزو ذات او شده باشد. خداوند درباره «شبه داشته‌ها» می‌فرماید: اَلْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَیْاهِ وَالْآخِرَةُ السَّالِیَّاتُ خَیْرٌ عِنْدَ رَبِّکَ ثَوَابًا وَثَابِرًا أَمْلاً؛ مال و پسران زیور زندگی دنیایند و نیکو‌های ماندگار، از نظر پاداش نزد پروردگارت بهتر و از نظر امید نیز بهتر است.(کهف، آیه ۴۶)

از نظر قرآن آنچه کسه فروع و قارون دارند و به دیگران بدان فخر می‌فروشند، زینت دنیا و با زینت زندگی دنیوی است؛ موسی گفت: پروردگارا تو به فرعون و اشراقی در زندگی دنیا زیور و اموال داده‌ای پروردگارا تا خلق را از راه تو گمراه کنند. (یونس، آیه ۸۸)

البته مسلمان باید از زینت‌های دنیوی برای دنیا استفاده کند و خدا حرام نکرده است(اعراف، آیه ۳۲)، اما باید توجه داشت اینها داشته‌های حقیقی انسان نیست و نمی‌توان به آن فخر فروخت.
خداوند در جایی دیگر با توجه به فخرفروشی اهل خیال‌بافی، به انسان‌ها هشدار می‌دهد که حتی به شبهه داشته‌ها دل نبینند، بلکه باید دنبال دارای‌های حقیقی باشند که همان باقیات صالحات است. خدا می‌فرماید: مَا اَصَابَ مِنْ مَّصِیْبَةٍ فِی الْاَرْضِ وَلَا فِی اَنْفُسِکُمْ اِلَّا فِی کِتَابٍ مِنْ قَبْلِ اُنْ نُنَزِّلَها اِنْ ذَلِکَ عَلَیَّ لَیْسَ لِکَلِمَاتِنَا عَلَیْ مَا فَاکُمْ وَلَا لَفَرْحَا بِمَا اَنَّا کَامِمْ وَاللهُ لَا یُحِبُّ کُلَّ مَخْتَالٍ فَخُورٌ ؛ هیچ مصیبتی نه در زمین و نه در نفس‌های شما به شما نرسد، مگر آنکه پیش از آنکه آن را پدید آوریم، در کتابی است. این کار بر خدا آسان است؛ تا بر آنچه از دست شما رفته اندوهگین نشوید و به سبب آنچه به شما داده است، ناشامی نکنید و خدا هیچ خیالباف خودپسند فخرفروشی را دوست ندارد.(حدید، آیات ۲۲ و ۲۳)
در این آیت بیان شده که انسان‌های خیالباف فخرفروش نسبت به زینت‌های دنیوی واکنش‌های ناروا دارند و گمان می‌کنند که داشته‌های آنان مال آنان است. پس گل و گیاه و اسب و گاو و گوسفند و زر و سیم و مانند آن، زینت دنیا و زمین بوده و در نهایت نیز باید گفت آنها زینت زندگی دنیوی است، نه زینت انسان و نه زینت دایمی که ماندگار و در آخرت نیز با او باشد. همچنین این زینت‌ها دارای‌ها و داشته‌های انسان نیست که با تلاش خودش به دست آمده باشد، بلکه داشته‌هایی است که خداوند به او داده است. از همین‌رو خداوند می‌فرماید: وَمَا یُکْمِنْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ الله ؛ هر چه از نعمت دارید از خدا است.(بعل، آیه ۵۳) پس نباید همانند قارون فکر کرد و گمان کرد که با علم اقتصاد و فکر با راهی درآمدی است که در آن ثروتی عَلی علم عنی؛ قارون گفت: من اینجا را نتیجه داشتی که داشتم فراهم آوردم. (قصص، آیه ۷۸) در حالی که باید گفت همه این نعمت‌ها همانند نعمت‌ها از آزمایش‌های الهی است تا انسان در کوره آزمون نشان دهد تا چه اندازه بهرمنند از ظرفیت‌های الهی است. چون انسان را آسیمی رسد ما را فر می‌خواند؛ سپس چون نعمتی از جانب خود به او عطا کنیم

در آیات قرآن مصادیق بسیاری برای تفاخر بیان شده که برخی از مهم‌ترین آنها عبارتند از: تفاخر به باغ و بوستان، تفاخر به جمعیت زیاد خانواده و خویشان و قبیله، تفاخر به فرزند بویژه پسران، تفاخر به قدرت،ثروت و مال، تفاخر به مردگان و سمران مرده، تفاخر به نیاکان، موقعیت اجتماعی، نعمت و مانند آنها.

می‌گوید: تنها آن را به دانش خود یافتم؛ نه چنان است، بلکه آن آزمایش کوره آتش است؛ ولی بیشترشان نمی‌دانند.(مر، آیه ۴۹)
خداوند درباره زینت‌های دنیوی می‌فرماید: اَوَلَمْ اَتَمَّ اَمُورَکُمْ وَاَوَلَاذِکُمْ فُتْنَةً و بآیدید که اموال و فرزندان شما فقط برای آزمایش شدن هستند. (انفال، آیه ۲۸)
به هر حال، تخیلات واهی، این احساس را در این افراد زنده می‌کند که کمبودهای خود را بزرگ بیابند و برای جبران آن داشته‌هایی را بزرگ می‌کنند تا برجستگنمایی شده و بر دیگران فخر فروشند و آن حقرات نفسانی و احساس درونی خود را به فخر و بزرگی و برتری تبدیل کنند؛ این گونه است که با سرر صدا و برترنمایی داشته‌ها و شبهه داشته‌ها تلاش می‌کنند تا فخر بفروشند و خود را برتر نشان دهند. پس تفاخر تلاش انسان‌های حقیر و خیالبافی است که گرفتار خودپسندی شده و احساس حقرت خود را با برترسایز داشته‌ها و شبهه داشته‌ها نهای می‌کنند تا خود را برتر نشان دهند.
آثار تفاخر و فخرفروشی
تفاخر یک نابهنجاری رفتاری در اجتماع از سوی برخی از افراد خیالباف، حقیر و خودپسند است. این افراد برای اینکه نوعی برترسایز داشته باشند، به هر چیزی جنگ می‌زنند و برای جبران ناروا و زشتی را در پیش می‌گیرند که خود از نظر اجتماعی آسیب‌هایی به دنبال دارد. در آیات قرآن آثار برای تفاخر؛ این نابهنجاری رفتار اجتماعیان بیان شده که برخی از آنها عبارتند از:
۱-اعراض از آخرت: انسان‌های فخرفروش گرایش به دنیا و زینت‌های آن داشته و از آخرت غافل بوده و بلکه اعراض می‌کنند. از نظر قرآن، از آثار بسیار خطرناک فخرفروشی اعراض از آخرت است. فخرفروشی که در پی مباحات به زینت‌های دنیوی می‌رود و همه همت و اهتمام خود را میبذول دنیا و زینت‌های زندگی دنیوی می‌کند، گرفتار اعراض از یاد خدا و آخرت می‌شود. (تکائر، آیات ۱ و ۲) پس لهو به دنیا او را از آخرت دور ساخته و

انسان بدان دل بسته شده؛ زیرا انسان برای ابدیت آفریده شده و باید کاری کند که ابدیت او در مزرعه دنیا آباد بشود. در آیات قرآن مصادیق بسیاری برای تفاخر بیان شده که برخی از مهم‌ترین آنها عبارتند از: تفاخر به باغ و بوستان (کهف، آیات ۳۲ و ۳۴)، تفاخر به جمعیت زیاد خانواده و خویشان و قبیله(تکائسر، آیات ۱ و ۲)، تفاخر به فرزند بویژه پسران(کهف، آیه ۳۴؛ سباء، آیه ۲۵)، تفاخر به قدرت(کهف، آیات ۲۲ و ۲۴؛ فصلت، آیه ۱۵ زخرف، آیات ۵۱ و ۵۲)، تفاخر به ثروت و مال(کهف، آیه ۲۴؛ قصص، آیات ۷۶ و ۷۹؛ سباء، آیه ۳۵)، تفاخر به مردگان و بزرگان و سران مرده(تکائر، آیات ۱ و ۲)، تفاخر به نیاکان(بقره، آیه ۲۰۰ مؤمنون، آیه ۱۰۱)، تفاخر به موقعیت اجتماعی(توبه، آیه ۱۹؛ مریم، آیه ۷۳)، تفاخر به نعمت(هود، آیه ۱۰؛ حدید، آیه ۲۳) و مانند آنها.

عوامل تفاخر اجتماعی

فخرفروشی دارای علل و عواملی است که از جمله آنها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. بهره‌مندی از نعمت: برخورداری از نعمت‌ها این توهم و خیالبافی را ایجاد می‌کند که خداوند به این شخص عنایت دارد یا این شخص به تعبیر عوام از دماغ قیل افتاده است. از همین‌رو ثروت و قدرت و دیگر نعمت‌ها زمینه تفاخر در افراد را موجب می‌شود. (هود، آیه ۱۰؛ حدید، آیه ۲۲).
۲. ثروت زیاد: کثرت مال، از عوامل تفاخر برای انسان است و او را به سمت ظلم به خود و دیگران سوق می‌دهد و رفتارهای متکبرانه را سبب می‌شود.(کهف، آیات ۲۴ و ۳۵) خداوند در این زمینه به رفتارهای قارون اشاره می‌کند و می‌گوید، همین دارایی‌های بسیار و ثروت قانونی موجب شده بود تا برای فخرفروشی نمایشی از ثروت خود ارائه دهد و مردم را به خود مجذوب کند تا جایی که مردمان آرزوی قارون شدن داشته باشند. (قصص، آیات ۷۶ و ۷۹) این افراد بر این توهم هستند که اگر مشکلی باشد برای دیگران خواهد بود و خداوند آنان را به سبب آنکه دوست دارد و ثروت و قدرت داده عذاب نمی‌کند.(سباء، آیه ۳۵)

۳- جهل و نادانی: جهالت، ریشه برترنمایی و تفاخر و مسابقه رقیبان در کسب مال و مقام است، به طوری که نمایشی از تفاخر در رفتن به قبرستان و بازخوانی شمار نیاکان و جایگاه آنان یک امر عادی و شیوه برترنمایی در این افراد است.(تکائر، آیات ۱ تا ۵)
۴- دنیا: زندگی دنیوی و دنیا، مایه فخرفروشی بعضی انسانها به یکدیگر

را نیز به این صفت و رفتار زشت دعوت می‌کنند و مانع انجام خیر از سوی دیگران می‌شوند.(همان)
۴- تکبر: فخرفروشی در دل، کبر و بزرگی را برای خود تخیل می‌کند و صفت تکبر در وی پدید می‌آید و در رفتار اجتماعی در قالب‌های گوناگون بروز و ظهور می‌کند. از این‌رو در نوع راه رفتن، تکبر دارد و از تواضع به دور است.(لقمان، آیه ۱۸)

۵- عجب و خودشیفتگی: فخرفروش گرفتار خودپسندی و عجب است و داشته‌های خویش را چنان برتر می‌داند که برتری دیگران دیگر به چشم نمی‌آید. این گونه است که در دام فریب و غرور می‌افتد و رفتاری از روی عجب و غرور از خود بروز می‌دهد.(همان)
۶-اعراض از حق: اهل تفاخر از حق اعراض می‌کنند و تحت تاثیر حق و برهان‌های آن قرار نمی‌گیرند. از این رو تلاوت آیات قرآن برای فخرکنندگان به امکانات مادی و موقعیت اجتماعی خود بی‌تاثیر است و هیچ‌گونه تاثیری از قرآن و مواظ و پندهای آن نمی‌گیرند، بلکه با اعراض از آن، رفتارهای زشت خود را ادامه می‌دهند. (مریم، آیه ۴۵)

۷- تکتمان فضل الهی: فخرفروش مغرور به داشته‌های خود بر اساس علم خویش نه تنها فضل الهی را نسبت به خود تکتمان می‌کند و بلکه هر چه دارد را به خود و توانایی خود نسبت می‌دهد؛ و از فقر ذاتی خود غافل می‌شود و برای خود غنای ذاتی قائل است. (نساء، آیات ۴۶ و ۲۷)
۸- کفر: بی‌گمان شکر با ایمان و کفران با کفر ارتباط تنگاتنگی دارد. کسانی که اهل کفران نعمت هستند از جمله فخرفروشان گرفتار کفر نیز هستند. از نظر قرآن از آثار تفاخر این است که این سسته افراد در زممر کافران قرار می‌گیرند و کفران نعمت در ایشان به کفر می‌انجامد.(کهف، آیات ۲۳ و ۲۴)

۹- محرومیت از محبت خدا: محرومیت از محبت خداوند، از آثار تفاخر است. پس اهل فخرفروشی نمی‌بایست انتظار محبت الهی و محبوب شدن در نزد او داشته باشند.(نساء، آیه ۲۶؛ لقمان، آیه ۱۸؛ حدید، آیه ۲۳)
۱۰- محرومیت از نصرت: تفاخر، موجب محرومیت از نصرت خدا می‌شود. این محرومیت از نصرت، کثرت فرزندان، زمینه تفاخر برای دنیاگرایان است. (کهف، آیات ۳۴ و ۳۵؛ سباء، آیه ۳۵)

۸ - همراهی شیطان: همراهی شیطان با آدمی، منشأ فخرفروشی است و باید از چنین دوست و همراهی اجتناب کرد. (نساء، آیات ۲۴ و ۲۸)

۶- قدرت زیاد: قدرت زیاد همانند ثروت زیاد، زمینه تفاخر بر دیگران است. (کهف، آیات ۳۲ و ۳۴؛ فصلت، آیه ۱۵؛ زخرف، آیه ۵۱)
۷- کثرت فرزند: کثرت فرزندان، زمینه تفاخر برای دنیاگرایان است. (کهف، آیات ۳۴ و ۳۵؛ سباء، آیه ۳۵)

۸ - همراهی شیطان: همراهی شیطان با آدمی، منشأ فخرفروشی است و باید از چنین دوست و همراهی اجتناب کرد. (نساء، آیات ۲۴ و ۲۸)

۲- ایمان به آخرت: ایمان به آخرت، مانع تفاخر و درمان آن است. (تکائر، آیات ۱ و ۵)

۳- توجه به حسابرسی در قیامت: توجه به حسابرسی در روز قیامت، مانع تفاخر و نیز درمان این بیماری اجتماعی است؛ زیرا کسی که به آخرت توجه دارد، از زینت‌های دنیوی تنها برای آخرت استفاده می‌کند نه برای تفاخر.(همان، آیات ۸ و ۱۰)

۴- توجه به فرجام پیشینیان: توجه به فرجام پیشینیان، از موانع تفاخر است. (تکائر، آیات ۱ تا ۳)

۷- توجه به منشأ پیدایش: توجه انسان‌ها به منشأ پیدایش شدن همه نژادها به پدر و مادر واحد، زمینه‌برنده تفاخرهای خیالی آنان می‌شود. (حجرات، آیه ۱۳)

۸ -عاقبت‌اندیشی: عاقبت‌اندیشی، مانع برتری‌نمایی و تفاخر بر دیگران می‌شود. (تکائر، آیات ۱ تا ۳)

۹- عبادت: عبادت خداوند و پرهیز از شرک، مانعی در برابر تفاخر است و برای درمان نیز باید از آن باری گرفت. (نساء، آیه ۳۶)

۱۰- عقیده به تقدیر و مشیت خداوند: اعتقاد به تقدیر الهی در برخورداری از نعمت‌ها، توجه به قدرت خدا و ناتوانی خداوند تفاخر است؛ وقتی انسان بداند هر چه دارد از خدا و بر اساس تقدیر الهی است دیگر فخرفروشی نمی‌کند. (کهف، آیات ۳۴ و ۳۹؛ حدید، آیات ۲۲ و ۲۳) همچنین اعتقاد به جبران امور بر وفق مشیت خداوند، مانع از تفاخر به مال و فرزند و امور دیگر می‌شود. انسان باید بداند که داشته‌های او اساس مشیت و حکمت الهی است و اوست که می‌دهد و می‌گیرد و نباید به داشته‌های خویش برای تحقیر دیگران سود جست و تفاخر و فخرفروشی کرد.(همان)

چراغ راه

نفی دینداری با نظر شخصی

قال الامام الصادق(ع): «خصلتين مهلكتين: نفتی الناس براكب، او تدین بما لا تعلم»

امام صادق(ع) فرمود: از دو خصلت مهلك بهره‌بزید: ۱- به رای خود فتوا دهی ۲- ندانسته بر حسب نظر شخصی خود، چیزی را جزء دین به حساب آوری؟^(۱)

۱- بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۲۵۲

حکایت خوبان

حجت امام صادق(ع) بر ابوحنیفه

یک روز ابوحنیفه خدمت امام صادق(ع) آمد تا از آن حضرت استفاده کرده و سخنی بشنود، در این هنگام امام صادق(ع) خارج می‌شد در حالی که عصای در دست داشت و بر آن تکیه کرده بود. ابوحنیفه گفت: ای پسر رسول خدا! شما که هنوز به آن سن و سال نرسیده‌ای که به عصا نیازمند باشی، قال: «هوَذَاکَ وَلکنْها عصا رسول‌الله اردت التبرک بها» حضرت فرمود: آری چنین است. ولی این عصا، عصای رسول خدا(ص) است، و من برای تیعن و تبرک آن را به دست گرفته‌ام.

ابوحنیفه با شنیدن این سخن با شتاب نزدیک حضرت رفت و گفت: می‌خواهم آن را ببوسم. امام صادق(ع) با آرنج مبارکش مانع او شد، و فرمود: به خدا سوگند به یقین می‌دانی که این پوست و گوشت و روی بدن من، پوست و گوشت و موی رسول خدا(ص) است، ولی تو آن را نمی‌بوسی و حال می‌خواهی عصای رسول خدا(ص) را ببوسی؟^(۱)

۱- بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۲۸

پرسش و پاسخ

اوصاف شیعه

پرسش:
از منظر امام‌صادق(ع) سیمای یک شیعه حقیقی و راستین چه اوصاف و شاخص‌هایی دارد؟

پاسخ:
در بخش نخست پاسخ به این سوال به شش مورد از اوصاف و شاخص‌های شیعیان حقیقی شامل:
۱- دانش‌طلبی و تفقه در دین
۲- کوشش و تلاش بسیار
۳- تواضع و فروتنی
۴- صداقت و امانت‌داری
۵- یکدلی و یکس زبانی
۶- تطبیق ظاهر و باطن پرداختیم. اینک در بخش پایانی دنباله مطلب را بی می‌گیریم.
۷- پذیرش سخن حق

از توصیه‌های مفصل بن عمر به جماعت شیعه این بود که می‌گفت از امام‌صادق(ع) شنیدم که می‌فرمود: از سخن حقی که به شما گفته می‌شود خشمگین نشوید و به اهل حق آنگاه که شما را آشکارا به آن فخرانودن کینه‌نورزید زیرا مومن از حق هرگاه به آن فخرانوده شود براشفته نمی‌شود.(بحارالانوار، ج ۵۵، ص ۷۵، ۳۸۲)

۸- پرهیز از تحقیر دیگران
مفضل بن عمر نقل می‌کند: از امام‌صادق(ع) شنیدم که می‌فرمود: فقیران شیعه اَل محمد صلی‌الله علیه وآله را تحقیر و حفا نکنید. (بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۷۵)
۹- آنچه برای خود می‌پسندید برای دیگران بپسندید
امام‌صادق(ع) به مفضل فرمود: تو را به شش خصلت سفارش می‌کنم که آنان را به شیعیان من برسانی، گفتم آنها کدامند ای سرور من. حضرت فرمود: اینکه آنچه برای خود می‌پسندی برای برادر دینی خود نیز بپسندی.(همان، ج ۷۵، ص ۷۵)

۱۰-ضعیف‌ناوازی
سیدیر صیرفی بر امام‌صادق(ع) وارد شد در حالی که گروهی از اصحاب نزد آن حضرت حضور داشتند. امام فرمود: ای سدیدر شیعیان ما پیوسته مورد عنایت و حفاظت الهی و پوشیده از گزند و دید دشمن و صمون از گناه هستند. تا زمانی که نسبت به خود و آنچه مربوط به آنان و آفریدگارشان است خوش‌بین باشید و نیت‌هایشان در رابطه با امامان‌شان درست باشد و به برادران دینی خود نیکی کنید و برای برآوردن خواسته‌های ضعیفان‌شان به آنان مراجعه نمایند و نیازمندان‌شان را صدقه‌دهند.(همان، ج ۶۵، ص ۱۵۳)

۱۱- وفای به عهد
بکر از امام‌صادق(ع) نقل می‌کند که فرمود: قطعلا از میان شیعیان خود کسی را که به عهد و پیمان خود بسیار وفادار باشد دوست می‌داریم. (همان، ج ۶۶، ص ۳۹۷)

۱۲- پرهیز از کمک به حاکمان ستمگر
مسعدبن صدقه گوید: از امام‌صادق(ع) درباره گروهی از شیعه پرسیدم که در کارهای سلاطین وارد می‌شوند و برای آنان کار کرده و مالیات جمع می‌کنند و به آنان یاری می‌رسانند. حضرت فرمود: آنان شیعه نیستند.(همان، ج ۱۴، ص ۶۳)
۱۳- جلب محبت برای اهل بیت(ع)
امام‌صادق(ع) به عبدالاعلی فرمود: به شیعیان سلام و رحمت خدا را ابلاغ کن و بگو، امام به شما فرمود: خدا رحمت کند بنده را که مودت و دوستی مردم را به سوی خود و به سوی ما جلب می‌کند. بدین ترتیب که آنچه را آنان می‌شناسند و خوب می‌دانند اظهار می‌دارد و آنچه را آنان خوش نمی‌دارند و بد می‌شمرند در برابر آنان انجام نمی‌دهد.(پایگاه راستخن، ۹۶/۲۵)

همچنین آن حضرت به اصحاب خود می‌فرماید: برای ملاخاندان اهل‌بیت(ع) زینت باشید و مایه ننگ و عار ما نباشید.(مشکاةالانوار، ج ۶۷)
۱۴- پرهیز از دشمن‌تراشی
مفضل از قول امام‌صادق(ع) نقل کرده که فرمود: چگونه آنان از شیعیان ما به شمار می‌روند، در حالی که درباره ما با دشمنانمان به نزاع و ستیزه‌گری برمی‌خیزند تا جایی که دشمنی آنان را بیشتر می‌سازند. (پایگاه راستخن، ۹۶/۲۵)

۱۵- پرهیز از ظلم به مردم
امام‌صادق(ع) ضمن سفارشات خود به عبدالله بن جندب فرمود: ای پسر جندب! به شیعیان ابلاغ کن و به آنها بگو، آن کسی که به مردم ظلم و ستم کند، پیرو و شیعه ما نیست.(تحف‌العقول، ص ۳۱۴)
۱۶- عیب‌جویی از خود و پذیرش افتاد دیگران
امام‌صادق(ع) فرمود: سوزمندترین چیز به حال انسان این است که پیش از تذکر دیگران عیب خود را بجوید.(همان، ص ۳۸۵)

همچنین در باب پذیرش انتقاد دیگران می‌فرماید: محبوب‌ترین دوستمان آن کسی است که عیوب مرا به من تذکر دهد و هدیه نماید. (بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۲۴۹)

صفحه معارف روزهای :یک‌شنبه، یک‌شنبه سه‌شنبه و پنج‌شنبه منتشر می‌شود
تلفن‌های مستقیم: ۳۳۹۴۱۹۹۱ – ۳۵۲۰۲۲۲۱
Maaref@kayhan.ir